

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی

سال ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، شماره ۲۴

مقاله علمی پژوهشی

صفحات: ۳۳۹-۳۶۲

همسنجی و تحلیل ساختار بیانی ادعای دیگری و پاسخ امام علیه السلام به آن در نهج البلاغه

علی نجفی ایوکی *

مرضیه سادات کدخدایی **

◀ چکیده

تحلیل ساختار از جمله شیوه‌های بررسی متون ادبی به شمار می‌رود؛ در این روش با تقسیم‌بندی متن مورد نظر بر اساس ساختار و علت استفاده از آن، به مطالعه متن پرداخته می‌شود. جستار پیش روی می‌کوشد با روش توصیفی تحلیلی، ضمن شناسایی و استخراج گفته و ادعای شخص دیگر درباره امام علی علیه السلام و عملکرد وی، ساختار و شیوه پاسخ ارائه‌شده از سوی آن حضرت را مورد دسته‌بندی قرار دهد و ارزیابی نماید؛ اینکه امیر سخن، ادعای دیگری در مورد خویش را چگونه و با چه شیوه و لحنی نقل کرده است و پاسخ را با استفاده از چه ساختار بیانی و تکنیکی فرادید مخاطب قرار داده است تا وی به پوچ بودن ادعای مطرح‌شده مطلع شود و در مقابل، به حقانیت او حکم نماید. بررسی‌ها نشان می‌دهد که امام علیه السلام کوشیده تا جایی که ممکن است از لحاظ ساختاری، ادعای دیگری را ساده و غیر فنی ارائه دهد و در عوض، کلام خویش را با کاربری شگردهای متعدد بلاغی و به‌ویژه قسم، مستحکم و پرمایه سازد تا از رهگذر دخالت‌دهی آن شیوه‌های بیانی، به اقناع مخاطب کمک نماید.

◀ کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، خطبه‌ها، ساختار، همسنجی، ادعا، پاسخ امام.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، نویسنده مسئول / najafi.ivaki@yahoo.com

** دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان / marziehkadkhodaie@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۲

۱. مقدمه

نهج البلاغه کتابی سرشار از تعالیم دینی، تربیتی، اخلاقی، سیاسی، تاریخی، علمی و ادبی است که همواره مورد توجه پژوهشگران زیادی بوده و از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. امام علی علیه السلام با توجه به آگاهی از نیازها و ظرفیت‌های مردم زمان خویش و با بهره‌گیری از فنون بلاغی و صناعات ادبی در پاسخ به مخاطب، سعی در اقناع آن‌ها داشته است. باورهای اعتقادی و مذهبی مخاطب- یکتاپرستی، مسلمان بودن، معتقد بودن به امامت امام علیه السلام و اعتقاد به اسلام- از جمله عواملی است که بر نوع کلام متکلم اثر می‌گذارد. بنابراین برای دسترسی به نتیجه مطلوب باید با هر گروه بر اساس اصول و مبانی پذیرفته‌شده نزد آنان سخن گفت؛ برای مثال امام علیه السلام با علم به این موضوع، هنگامی که «ابن عباس» را برای گفت‌وگو با خوارج فرستاد در نامه‌ای خطاب به او نوشت: «لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ... وَلَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» (نهج البلاغه، نامه ۷۷)؛ سخن حاضر القاگر این نکته است که با هر مخاطب باید بر اساس باور و داشته‌های ذهنی خودش سخن گفت تا گام به گام او را به آنچه باور داریم، نزدیک و در نهایت قانعش سازیم.

میزان درک و دریافت افراد از امور نیز متغیر است؛ متکلم آگاه و بلیغ کسی است که این تفاوت‌ها را درک کند و عبارات خویش را مطابق با میزان فهم مخاطب انتخاب کند. پس مقتضای حال باید ملاک انتخاب واژگان متکلم قرار گیرد. (تفتازانی، ۱۴۳۰ق، ص ۳۳) برای مثال دشنام دادن و لعن کردن به‌عنوان یک ضد ارزش ناپسند است، ولی در شرایط معین این کار جایز است؛ مثلاً زمانی که امام در کوفه خطبه می‌خواند و «اشعث» کلام آن حضرت را به دلیل سوء فهم قطع می‌کند و ادعا می‌کند آنچه گفتمی به ضرر توست نه به نفع تو، سخنران با توجه به سابقه رفتاری اشعث، او را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

توجه به موضوع سخن بر اساس مقتضای حال مخاطب آوردن، مورد توجه خطیبان برجسته تاریخ از جمله شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بوده است؛ برای مثال از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «إنا أمرنا معاشر الأنبياء أن نكلم الناس بقدر عقولهم» (کلینی،

۱۳۶۵ ش، ج ۲۳، ص ۱)؛ یعنی باید از مقداری از معلومات خود که متناسب ظرفیت مخاطب است استفاده کنند. سخن امام علیه السلام نیز دال بر این مطلب است: «حدثوا الناس بما يعرفون أتحبون أن يكذب الله ورسوله.» (بخاری، بی تا، ج ۱، ص ۴۱) مسئله در جایی اهمیت دوچندان می‌یابد که سخن در برابر یک ادعا ایراد گردد؛ اینکه دیگری به ناحق ادعایی درباره شخصی مطرح می‌کند و آن شخص می‌خواهد ضمن رد ادعای طرح شده، هم‌زمان بر باطل بودن آن و صواب بودن گفتار یا رفتار خویش حکم نماید.

مراجعه به کتاب گرانسنگ *نهج البلاغه* حکایت از این امر دارد که اشخاص متعددی در مجال‌های مختلف، ادعاهایی را نسبت به امام علیه السلام مطرح کردند و به نوعی وی را در زمینه‌هایی متهم ساختند. شناسایی و استخراج آن ادعاها و نحوه پاسخ‌گویی امیر سخن به آن‌ها - که در نوع خود موضوعی جالب و قابل توجه است - موضوع مورد بحث این تحقیق است؛ با این پرسش‌ها که دیگری یا دیگران چه ادعاهایی در مورد امام داشته‌اند؟ آنان عمدتاً از چه قشری از جامعه هستند؟ بیشتر ادعاهایشان متوجه کدام رفتار، گفتار و عملکرد امام است؟ حضرت ادعای آنان را چگونه در متن خود انتقال داده؟ از چه ساختار بیانی‌ای برای رد ادعا و اثبات حقانیت خود بهره‌جسته است؟ چه تفاوت ساختاری بین ادعای دیگری و پاسخ امام وجود دارد؟ بیشترین ترفند و شگرد بیانی امام در پاسخ ارائه شده چیست؟

در باب پیشینه تحقیق باید گفت گرچه مقالاتی در مورد فن سخنوری و مخاطب‌شناسی در *نهج البلاغه* از جمله «نگاهی تازه به فن سخنوری حضرت علی علیه السلام» در *نهج البلاغه* (حسومی و همکاران، ۱۳۹۳ ش)، «اصول مخاطب‌شناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام در *نهج البلاغه*» (فرضی شوب و همکاران، ۱۳۹۳ ش) و «اقناع مخاطب در *نهج البلاغه*» (کرم‌پور و همکاران، ۱۳۹۴ ش) نگاشته شده است، تاکنون پژوهنده‌ای به شناسایی و استخراج ادعاهای دیگری در مورد امام نپرداخته و ساختار بیانی آن ادعاها و پاسخ امام را مورد ارزیابی و تحلیل قرار نداده است و البته پژوهش پیش رو بر آن است تا برای اولین بار به این موضوع مهم مبادرت ورزد. لازم به توضیح است برای دسته‌بندی و چیدمان بهتر، عناوین زیرمجموعه پژوهش حاضر، بر اساس اسلوب‌های بیانی پاسخ تنظیم شده و در همان راستا تلاش شده به هر ادعایی، عنوانی داده شود.

۲. اسالیب ساختار بیانی پاسخ امام علیه السلام

۱-۲. کاربرد اسلوب قسم

۱-۱-۲. در پاسخ به ادعای هراس از جنگ و مرگ

دلیل ایراد خطبه ۵۵ در آغاز جنگ صفین این بوده است که حضرت با وجود اصرار شدید یارانش بر شروع جنگ، چند روزی آنان را از شتابزدگی درباره کارزار با مردم شام بازداشت. تعلل ایشان در جنگ، این توهم را برای اصحاب پیش آورد که وی قصد جنگ ندارد؛ اما برخی به او نسبت عجز و ناتوانی داده و ادعا کردند که وی از مرگ می‌هراسد. گروهی دیگر نیز پنداشتند حضرت درباره جنگ با مردم شام، مردد و مشکوک است. امام علیه السلام شبهه دسته اول را که می‌گفتند «أَكُلَّ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ»، چنین پاسخ دادند: «فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ». متکلم، سخن آنان را با همزه استفهام آورده که در این بافت، در معنای اصلی خود به کار نرفته و هدف از آن تعجب و انکار است. (قزوینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۶) واژه «کل» نیز در بافت متن، مفید معنای عمومیت است؛ یعنی علت انجام همه کارهای شما این است؛ که با استفاده از «مفعول له» دلیل انجام کار را از دیدگاه خود بیان می‌کنند.

حضرت با سوگند به نام مقدس حق تعالی، بر نادرستی این ادعا تأکید کرده‌اند و با کاربرد مجازی نسبت وارد شدن در مرگ و دخالت‌دهی شگرد «جاندارپنداری» یا «تشخیص» و ارائه موجودی زنده از مرگ و نسبت خروج وی به سوی انسان، به کلام خویش استحکام می‌بخشد. بی‌گمان استفاده از صنعت «عکس» بر زیبایی عبارت و تأثیر آن بر مخاطب افزوده است.

متکلم پس از پاسخ شبهه دسته اول، به جواب دسته دوم پرداخته که ادعا کردند «أَمَّا قَوْلُكُمْ شَكًّا فِي أَهْلِ الشَّامِ» آورده است: «فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي»؛ یعنی هدف اصلی پیامبران و اولیای خدا هدایت مردم به راه راست و بیرون آوردن آن‌ها از تاریکی جهل و نادانی است؛ همچنان که در آیه ۱۹۰ سوره بقره خداوند متعال آورده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید و [لی] از اندازه درنگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. حضرت نیز به این مطلب

اشاره کرده که جنگ باید برای خدا و در راه خدا باشد نه به خاطر جاه طلبی و انتقام جویی. بنابراین حضرت ناگزیر بوده که جنگ را به تأخیر اندازد؛ زیرا هدایت‌یابی اهل شام را از طریق مسئلت‌آمیز انتظار داشته است. (بحرانی، ۱۳۷۵، ص ۴۸۵-۴۸۶) داشتن هدفی والا و در همان حال متهم بودن از سوی عده‌ای بی‌خبر، صاحب‌سخن را بر آن داشته تا با بهره‌گیری از یکی از مستحکم‌ترین ساختار حصر و قصر در زبان عربی، یعنی «نفی و استثناء» که مفید تخصیص است و نوعی تأکید خبر محسوب می‌شود (قزوینی، بی تا، ص ۲۱۴)، به آنان بگوید ساحت وی از هر گونه اتهامی پیراسته و او جز هدایت مردم قصد دیگری نداشته است. دو واژه «یوم» و «طائفه» نیز در این بافت مفید معنای تقلیل هستند. (همان، ج ۱، ص ۵۱) به دیگر بیان، به این نیت نکره آورده شدند تا این مفهوم تداعی گردد که حتی یک روز هم می‌تواند در هدایت گروهی اندک اثرگذار باشد. همچنان که در قرآن به این موضوع اشاره شده است: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۹۳)؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد، و دین، مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

۲-۱-۲. در پاسخ به ادعای دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت علی علیه السلام در بخش نخستین خطبه ۳۷ نهج البلاغه به خدماتش در زمان غربت اسلام و آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند و می‌گوید مانند کوه در برابر آن حوادث مقاومت کردم، در بخش دوم اعلام می‌دارد: من همواره در برابر زورمندان و در کنار ضعیفان مظلوم ایستادم تا حق آن‌ها را بگیرم و در بخش سوم به‌عنوان دفاع از اخبار در مورد حوادث آینده می‌گوید: محال است سخنی ناروا به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهم در حالی که نخستین تصدیق‌کننده او بودم و در آخرین بخش، عذر بیعت با خلفا را اینچنین بیان می‌کند که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله ناچار بودم تن به بیعت دهم و برای گرفتن حقم دفاع نکنم تا مبادا شکافی در صفوف مسلمین ایجاد شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۲)

در کلام «أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» صاحب سخن، تهمت و انتقاد آنان را از طریق استفهام انکاری رد می‌کند. (تفتازانی، ۱۴۳۰ق، ص ۲۰۵) توضیح اینکه در جمله

فوق از همزه استفهام استفاده شده و فعل «رأی» به معنای گمان کردن آمده و فعل «أکذب» که مضارع است، القاگر استمرار می باشد؛ یعنی اتهام امام به دروغ بستن قبلاً نیز مطرح بوده است. امام در پاسخ ادعای مطرح شده آورده است: «وَاللَّهِ لَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَقَهُ، فَلَا أُكُونُ أَوْلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ.» در این پاسخ، استدلال بر باطل بودن تصورات واهی آنان به شکل قیاس ضمیر و نتیجه آن آورده شد. بیان حضرت در تشکیل قیاس چنین است: به خدا سوگند من اول کسی هستم که رسول خدا را تصدیق کرده‌ام و هرکس اول تصدیق کننده او باشد، اول تکذیب کننده وی نخواهد بود. نتیجه آنکه من هرگز چنین نکرده‌ام و چنین نخواهم کرد. (بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۶۹)

واکاوی و مقایسه ادعای دیگران و پاسخ امام بیانگر این مسئله است که حضرت، ادعای آنان را بدون دخالت‌دهی هر گونه فن بیانی انتقال داده و حتی استفهام به کاررفته در ادعایشان را از معنای اصلی خود دور نموده و مفهوم انکاری به آن بخشیده است تا غیرمستقیم به مخاطب القا نماید که ادعای مطرح شده، واقعاً بی پایه و اساس است. در همان حال، متکلم با دخالت‌دهی دو نام «رسول الله» در ادعای نقل شده بر آن بوده تا عظیم‌الشان بودن پیامبر و محال بودن آن ادعا را به تصویر بکشد؛ اینکه محال است فرستاده و رسول خداوند از سوی شخصی چون وی تکذیب شود! که البته اگر نام مبارک «محمد» یا «محمد بن عبدالله» در اینجا آورده می شد، آن مفهوم مورد نظر، دیگر تداعی نمی شد.

پاسخ امام به آن ادعا نیز کوبنده و مستحکم بیان شده است؛ آغازش سوگند به خداوند است، دخالت‌دهی لام تأکید در کنار سوگند مورد نظر، میزان پذیرش مفهوم کلام را از سوی مخاطب دوچندان می کند و بر قابلیت باورپذیری آن می افزاید. استفاده از جمله اسمیه در پاسخ و گنجاندن مفهوم ثبوت و استمرار، و در مقابل، انتقال ادعای آنان در قالب جمله فعلیه هوشمندانه صورت پذیرفته است. مشدد ساختن فعل «صدق» و ساده آوردن فعل «کذب» القاگر تصدیق چندین باره پیامبر ﷺ از سوی متکلم و به نوعی نبود و ناپیدایی «تکذیب» در عالم خارج دارد. ضمن اینکه کاربست ضمیر متکلم در بافت متن، حکایت از حصر و اختصاص اولین تصدیق کننده به صاحب سخن دارد.

۲-۱-۳. در پاسخ به ادعای شیفتگی به زمامداری

محتوای خطبه ۲۰۳ نهج البلاغه چنین است که طلحه و زبیر در اوایل کار آرزوی حکومت و خلافت در سر داشتند (صدر حاج سیدجوادی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۷۷؛ همو، ۱۳۷۹ ش، ج ۸، ص ۴۵۶) اما وقتی دریافتند مردم حضرت علی علیه السلام را به این امر برگزیدند، بسیار کوشیدند تا دست کم خلیفه آنان را در برخی امور حکومتی دخالت دهند و برایشان از بیت‌المال سهمی بیش از دیگران مقرر نمایند؛ اما چون امام، قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را اساس کار خود قرار داد، نیازی به همکاری با آن دو و مشورت‌هایشان نداشت؛ لذا خطاب به آن دو شخص آورده است: «أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُمَا عَنْهُ؟ وَأَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْتَرْتُمْ عَلَيَكُمَا بِهِ؟ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعْتُمَا إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهَلْتُمَا، أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ؟!» و از آن دو می‌خواهد بیان کنند چه حقی ترک شده که آنان را خشمگین ساخته؛ زیرا برای قرار دادن همه مسلمین در استفاده از بیت‌المال باید روش پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی شود و زمانی مشورت کردن در پیشامدها لازم می‌آید که در مورد آن رویداد حکم قطعی نباشد یا انسان آن را نداند؛ در صورتی که امام به همه آن‌ها علم کامل داشت. (بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ص ۸۰۹)

حضرت ادعای آنان را با طرح پرسش آغاز کرده است؛ در پرسش ادات استفهام «ألا» به کار رفته و پس از آن، سه بار اسم نکره دخالت داده شده است (ای شیء، ای قسم، ای حق) که تکرار این ساختار بر انتفای مفهوم آن دلالت دارد؛ یعنی اینکه هیچ رفتار یا گفتاری خلاف حق از ایشان صادر نشده و وی انجام اینچنین رفتارها و گفتارهایی را انکار و تکذیب می‌کنند و در عین حال از انتساب این افتراها، شگفتی می‌نمایند. می‌خواهیم بگوییم متن ادعا به شکلی انتقال داده شده که واژگان و ساختار آن، بدون ذکر پاسخ از سوی متکلم هم دلالت بر سستی و بی‌اساسی محتوای آن دارد و نقض‌کننده مسئله مورد ادعاست. با این‌همه صاحب‌سخن بدین شکل پاسخ ادعا را هم می‌دهد: «وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوَلَايَةِ إِرْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا.» (دشتی، ۱۳۸۹ ش، ص ۳۰۲) همچنان که از متن پیداست، امام برای دفاع از عملکرد خود از اسلوب قسم کمک می‌گیرد تا اتهام اشتیاق و شور و شوق خود به زمامداری و حکومت را از خویشتن دور سازد؛ اینکه به هیچ وجه نه به

آن شوقی داشته و نه نیازی؛ ساخت کلام به گونه‌ای است که دو واژه «رغبة» و «إربة» هم نکره آمدند و هم مؤخر؛ تا تداعی گر این مسئله باشد که اندک رغبت و نیازی به آن دو نیست و هم از لحاظ مسافت، بین وی «لی» و آن دو فاصله فراوان وجود دارد که البته اگر در کنار هم و به شکل «ما کانت لی رغبة فی الخلافه ولا إربة فی الولاية» می‌آمد، آن فاصله و بُعد مکانی تداعی نمی‌شد. لذا نه تنها اندک تمایل و شیفتگی که از رهگذر نکره بودن آن دو به دست می‌آید در او وجود ندارد، بلکه با ساحت وی فاصله‌ها دارد.

در خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه نیز امام ادعایی را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه مدعی او را متهم به شیفتگی در امر خلافت و زمامداری می‌کند و حضرت این‌گونه کلامش را منتقل می‌سازد: «وَقَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ»؛ گوینده‌ای به امام گفت: ای فرزند ابوطالب تو به خلافت خیلی حرص می‌ورزی. اینکه حضرت تصریح به نام مدعی ننموده و آورده است «قال قائلٌ»، از منظر سخن‌سنجان و اهل فن به دلیل پاسداشت زبان از تصریح به نام شخص حقیر است (قزوینی، بی‌تا، ص ۱۰۹)؛ یعنی مدعی آنقدر زیبون و پست است که متکلم نخواست زبانش با تصریح به نام وی آلوده شود و به همین خاطر به صورت مجهول و نکره آورده است. دیگر اینکه متکلم خواسته بگوید: صاحب این ادعا - که به گواهی تاریخ «سعد بن ابی وقاص» است (صدرحاج سیدجوادی، ۱۳۸۱ش، ج ۹، ص ۱۵۹) اگرچه ابن ابی‌الحدید در کتاب خود از سعد بن ابی وقاص نام برده، در ادامه بیان می‌کند که عده‌ای بر این باورند که شخص مورد نظر ابو عبیده بن جراح است (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۸۷م، ج ۹، ص ۳۵۰) ولی نظر اول را مشهورتر می‌داند. با اصرار فراوان کوشیده تا حریص بودن وی بر زمامداری و خلافت را برای دیگران به اثبات برساند و دلیل اینکه جمله خود را با استفاده از «إِنْ»، «جمله اسمیه» تقدیم متعلقات حریص بر آن، و «لام مزحلقة» به صورت انکاری آورده نیز همین است؛ یعنی تو بسیار بسیار شیفته حکومتی. نکته دیگر دخالت‌دهی جمله معترضه «یا ابن ابیطالب» در نقل کلام است؛ شاید مدعی خواسته در خطاب به امام بگوید: پدرت ابوطالب نسبت به زمامداری و حکومت بیگانه بوده و شایسته تو هم نیست که برخلاف گذشتگان به این مسائل روی آوری!

هرچه که باشد، امام علیه السلام در پاسخ آن مدعی آورده است: «فَقُلْتُ بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ...» یعنی به خدا سوگند شما با اینکه از پیامبر اسلام بسیار دورید برای رسیدن به خلافت بسیار آزمند هستید، اما من برای این کار بسیار شایسته و بسیار نزدیک به پیامبر اسلام هستم... اینک ضمیر «أنتم» مقدم شده، حکایت از تخصیص دارد؛ یعنی حرص و آزمندی به شما و یاران شما اختصاص دارد و نه من، استفاده از سوگند و لام تأکید نیز تأکیدکننده همان مفهوم است و در راستای آن به کار بسته شده است. دیگر اینکه متکلم در ایراد پاسخ خویش، از فن مقابله یا تقابل‌گرایی بهره گرفته است (الطیبی، ۱۹۸۷م، ص ۳۴۶؛ حموی، ۱۹۸۷م، ص ۱۲۹) بدین شکل که ضمیر أنتم در مقابل أنا، أحرص در برابر أخص، و أبعد در مقابل أقرب قرار می‌گیرد تا به نوعی تداعی گر دو جبهه شر و خیر باشد و به نوعی به مخاطب القا گردد که حساب متکلم از حساب مدعی جداست. این نیز یادکردنی است که خبرهای به‌کاررفته در متن، گرچه به‌ظاهر اسم تفضیل هستند، در معنا دلالت بر مبالغه دارند که امری پذیرفته در دستور زبان عربی است (انصاری، ۱۹۶۹م، ص ۳۹۴)؛ زیرا اگر غیر از این باشد حرص و آزمندی و دوری از پیامبر برای امام نیز قابل اثبات است که البته بافت و سیاق متن پذیرای آن نیست.

۲-۲. کاربست اسلوب استفهام

۲-۲-۱. در پاسخ به ادعای ناآگاهی از امور

در خطبه ۱۹ نهج البلاغه چنین آمده است که روزی امام در حین ایراد خطبه، گریزی به جریان حکمیت نمود که به یکباره اشعث بن قیس گفت: چگونه بود که ما را از حکمیت بازداشتی و سپس بدان امر کردی؟ «یا امیرالمؤمنین هذه علیک لا لک» و حضرت در جواب آورد: «مَا يَذْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لِعْنَةُ اللَّهِ وَعَنْتُهُ اللَّاعِنِينَ! حَائِكٌ ابْنُ حَائِكٍ، مُنَافِقٌ ابْنُ كَافِرٍ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى، فَمَا فَذَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسْبُكَ، وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَيَّ قَوْمِهِ السَّيْفَ وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ، لَحْرِي أَنْ يَمْفُتَهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ.»

در متن ادعایی و نقل شده خطاب «یا امیرالمؤمنین» آمده که چون گوینده آن شخص منافق و شروری به نام «اشعث» بوده (مسعودی، ۱۳۵۶ش، ج ۱، ص ۶۵۸) مفید معنای

استهزا و ریشخند است؛ بدان جهت که وی به امیر مؤمنین بودن امام، باوری نداشته و از باب تمسخر سخنش را این گونه آغاز کرده که البته پاسخ امام، تأییدکننده این برداشت است.

استفهام به کارگرفته در پاسخ امام مفید معنای تحقیر شأن است؛ با این توضیح که تو غرق در جهل و نادانی هستی و از اینکه تشخیص دهد چیزی به سود یا زیان امام باشد، کاملاً بعید است. در عبارت «عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّعَّائِينَ» حرف عین چهار مرتبه به کار بسته شده است. نظر به اینکه این حرف که از غلیظترین حروف در زبان عربی است (عباس، ۱۹۹۸م، ص ۵۰) می تواند تداعی کننده اوج خشم و غضب متکلم نسبت به مدعی باشد و القاگر این نکته است که وی در مقامی نیست که چنین ادعایی را طرح کند؛ لذا سزاوار لعنت خداوند و مردم است.

حضرت با اثبات مسند «حَائِكُ ابْنُ حَائِكٍ» برای مسندالیه محذوف، بر ناچیز بودن شخصیت مدعی تأکید کرده است؛ او کسی است که همچون پدرش، بر خدا و رسول وی دروغ می بافد، یا بسان پارچه بافی است که چون دور از مردم در انزوای کامل به پارچه بافی مشغول است، تبدیل به انسان مغرور و متکبر شده است. (دشتی، ۱۳۸۹ش، ص ۴۳) توضیح اینکه در فرهنگ عربها بافندگی دلیلی بر نقصان عقل است؛ با این استدلال که ذهن بافنده همیشه برای بافندگی مشغول است و تمام فکرش متوجه اوضاع و احوال نخهای پراکنده است و از چیزهای دیگر غافل می ماند و نسبت به آنها نادان است. (بحرانی، ۱۳۷۵ش، ص ۱۸۶) حال کسی که از بی عقلی رنج می برد و لعنت خداوند و مردم را برای خود خریده و دوروی کافرزاده است، چگونه می تواند امام را ناآگاه و بی خبر قلمداد نماید و ادعای دانایی کند!

در گام بعدی، متکلم در رد شخصیت مدعی و ادعای وی، به شگرد «بینامتنی تاریخی» توسل می جوید؛ او کسی است که قبل از اسلام به دست فرزندان «حارث بن کعب» اسیر شد و با دادن سه هزار نفر شتر از بند اسارت رهایی یافت؛ او کسی است که به گواهی تاریخ بعد از وفات پیامبر ﷺ از اسلام خارج شد و بر مسلمین شمشیر کشید و جان بسیاری از آنان را گرفت و در نهایت اسیر گشت و با زاری و التماس مورد بخشش قرار گرفت (دخیل، ۲۰۰۳م، ص ۴۶) لذا با چنین سابقه و پیشینه ای

نمی‌تواند حضرت را به بی‌خبری و ناآگاهی متهم کند.

به هر روی، همسنجی ادعای طرح‌شده و پاسخ امام گویای این مسئله است که آنقدر ادعای مطرح‌شده مضحک و بی‌اساس بوده که حضرت با نهایت اختصار و در چند واژه آن را انتقال داده و در مقابل بر ترسیم شخصیت مدعی تمرکز ویژه‌ای کرده است تا تصویر حقیقی آن چهره را فرادید مخاطب قرار داد و او را به این باور برساند که ادعای چنین شخصیتی، چیزی جز دروغ و افترا نیست.

۲-۲-۲. در پاسخ به ادعای دست داشتن در قتل عثمان

صاحب سخن در خطبه ۷۳ ادعا و اتهام بنی‌امیه را به خود در خصوص کشتن عثمان این‌گونه پاسخ می‌دهد: «أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي؟ أَوْ مَا وَرَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تَهْمَتِي؟ وَلَمَّا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهٖ أُبْلَغُ مِنْ لِسَانِي. أَنَا حَجِيحُ الْمَارِقِينَ، وَخَصِيمُ النَّاكِثِينَ الْمُرْتَابِينَ، وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَارَى الْعِبَادُ.»^۱ دقت در پاسخ به مدعیان دست داشتن امام در ماجرای قتل عثمان، گویای این مسئله است که حضرت همواره مورد اتهام بنی‌امیه بوده و ادعا و تهمت حاضر تازگی ندارد؛ لذا استفهام هم‌زمان دال بر دو معنا دارد: نخست اینکه مفید معنای تعجب و شگفتی است؛ تعجب از اینکه خصومت و افترای بنی‌امیه همچنان ادامه دارد و پایانی برایش نیست، دیگر اینکه مفید معنای امری است؛ بدین شکل که بنی‌امیه و سایر نادانان باید از طرح چنین ادعا و تهمت‌هایی نسبت به متکلم دست بردارند.

صاحب‌سخن در گام بعدی و در رد ادعای مطرح‌شده از فن «احتجاج» بهره می‌گیرد و به این امر استدلال می‌ورزد که آنچه خداوند آنان را بدان پند داد، از بیان وی رساتر است؛ لذا شایسته است از این افترا و تهمت‌زنی دست بردارند؛ به‌ویژه آنکه وی با حجت و برهان، از دین خارج‌شدگان را مغلوب می‌سازد و دشمن پیمان‌شکنان و تردیدکنندگان به اسلام است. به هر روی امام در رد ادعای یادشده، استفهام را از غرض اصلی خود خارج ساخته و با معرفی ساختن خود و سابقه‌اش در اسلام ادعای مدعیان دروغگو را رد کرده است.

با استناد به این آیه نیز می‌توان به عدم دخالت امام در قتل عثمان حکم نمود؛ زیرا شریک بودن در قتل یک شخص با عصمت قاتل منافات دارد: «إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ

عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳) این آیه نیز دلیل بر عصمت اهل بیت (علیهم السلام) و دوری ایشان از هر گونه پلیدی است.

۲-۳. در پاسخ به ادعای کوتاهی در انتقام‌گیری از قاتلان عثمان

خطبه ۱۶۶ نهج البلاغه با طرح ادعا و پاسخ به مدعیان شروع می‌شود؛ بدین شکل که پس از بیعت با حضرت، عده‌ای از صحابه به وی گفتند: «لو عاقبت قوما ممن أجنب علی عثمان»؛ یعنی کاش شورشیان بر ضد عثمان را کیفر می‌دادی؛ که حضرت غیرمستقیم در این گفتار، متهم به کوتاهی شده و ادعای آنان نیز بر همین اساس شکل گرفته است. شایان ذکر است گفته دیگری یا دیگران در این بافت بسیار محترمانه انتقال داده شده است؛ زیرا فرق است بین اینکه بگوییم «کاش چنین می‌کردی» با اینکه بگوییم «چرا چنین نکردی؟». در پرتو شیوه انتقال آن ادعا و گفته دیگری، حضرت نیز در پاسخ آورده است: «فقال یا إخواناه إني لست أجهل ما تعلمون ولكن كيف لي بقوة والقوم المجلبون على حد شوكتهم يملكوننا ولا نملكهم وها هم هؤلاء قد ثارت معهم عندناكم وألقت إليهم أعرابكم وهم خيالكم يسومونكم ما شاءوا وهل ترون موضعاً لقدرة على شيء تريدونه...»

دخالت‌دهی عبارت «یا إخواناه» القاگر محترم بودن مدعیان است و دلالت بر «استیناس بلاغی» و انس‌گیری با مخاطب دارد که در بحث بلاغت عربی رایج و معمول است (ابوحاقه، ۱۹۸۸م، ص ۷۷) بدین شکل که صاحب‌سخن کوشیده با این تعبیر مخاطب را با خود همراه سازد و وی را پذیرای محتوای کلام خویش کند. دیگر اینکه متکلم در استفاده از جمله «از آنچه شما می‌دانید بی‌اطلاع نیستم» هوشمندانه عمل کرده است؛ چون اگر می‌گفت «کاملاً به آنچه می‌گویید آگاهی دارم» یا «به آنچه می‌گویید آگاهم» به نوعی خوداتهامی بود؛ اینکه وی از همه چیز باخبر بوده اما اقدامی ننموده است! اما متکلم، با ساختار آورده‌شده، خود را در ردیف مخاطبان مدعی قرار داده تا آنان را برای پذیرش آنچه می‌آورد همراه سازد؛ این است که در ادامه از سازوبرگ و نیروی دشمن و در مقابل از بی‌قدرتی خود می‌گوید و با طرح این پرسش که «چگونه می‌تواند در این شرایط اقدام کند؟» و «آیا با شرایط یادشده بر تحقق خواسته خود توانایی دارید؟» مخاطب را به این نتیجه می‌رساند که وی در کارش

کوتاهی نکرده است بلکه شرایط اقتضا می‌نموده که او دست به کاری نزند. هرچه باشد با عنایت به بافت و سیاق متن، هم ادعا محترمانه انتقال داده شده و هم پاسخ ادعای عدم اقدام برای انتقام‌گیری از قاتلان عثمان با کاربست استفهام انکاری و احتجاج و استدلال‌ورزی ارائه شده است.

۲-۴. در پاسخ به ادعای نداشتن شیوه درست در تقسیم بیت‌المال

در خطبه ۱۲۴ نهج‌البلاغه سخن از اعتراض کسانی به میان می‌آید که به تقسیم مساوی بیت‌المال میان مردم از سوی امام ناخشنود هستند و ادعا دارند که شیوه آن حضرت در تقسیم اشتباه است. حال آنکه خداوند در این آیه «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون: ۸) امانتداری را از ویژگی مؤمنان برمی‌شمرد. گفتنی است که بیت‌المال امانت محسوب می‌شود. حضرت ضمن نقل سخن آنان آورده است: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُكِّيتُ عَلَيْهِ، وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرًا وَمَا أُمَّ نَجْمًا فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ...»

اینکه حضرت در متن ادعایی آنان آورده «آیا به من دستور می‌دهید که...» نشان از گستاخی مدعیان دارد؛ اینکه گستاخی‌شان به جایی رسیده که به حضرت دستور می‌دهند. با این نگاه، بن‌مایه استفهام دخالت داده‌شده برای ابراز شکفتی است؛ بدین شکل که از دستور و پیشنهادشان در خصوص استفاده از پیروزی خود و بذل و بخشش اموال به خواص تعجب می‌کند. در پی آن، حضرت به نام مقدس خداوند سوگند یاد می‌کند که تا زمانی که قصه‌گو در شب قصه گوید و تا زمانی که ستاره در آسمان بدرخشد، هرگز چنین نخواهم کرد. نکته‌ای که در اینجا بیانش لازم است این است که «ما سمر سمیر» و «ما أم نجم» دو تعبیر کنایی هستند که دلالت بر قید زمانی «همواره» یا «همیشه» دارند و چون در سیاق نفی به کار گرفته شده‌اند، مفید معنای «هرگز» یا «هیچ وقت» هستند.

صدامعنایی یا همان «دلالة الأصوات» نقش مهمی در القای معانی مورد نظر صاحب متن ایفا کرده است؛ اینکه هفت مرتبه حضرت در پاسخ خویش از حرف «میم» استفاده کرده، با توجه به ویژگی‌ای که این حرف در میان حروف زبان عربی دارد و از جمله اعلام نارضایتی و ناخشنودی (عباس، ۱۹۹۸م، ص ۷۳) القاگر اوج خشم حضرت به

درخواست مدعیان است. توضیح اینکه همخوان خیشومی m «م» که به هنگام ادای آن، هوا از راه بینی خارج می‌شود، شش مرتبه تکرار شده است؛ این همخوان که برای تلفظ لب‌ها روی هم گذاشته و حجیم می‌شوند، از حروفی است که با انطباق لب‌ها روی هم القاکننده حس لامسه و تداعی‌کننده حوادثی است که در پی آن نوعی انسداد و یا جمع شدن لب‌ها با شدت و فشار رخ می‌دهد. (همان، ص ۱۳) با القای حس لامسه و انطباق لب‌ها به روی هم به هنگام تلفظ مکرر این حرف، حالاتی چون نفرت یا صدایی شبیه نطق آهسته در ذهن تصور می‌شود. صاحب متن در پاسخ به ادعا و اعتراض آنان، قصد القای حس ناخشنودی و تفر نسبت به دستورشان دارد و نسبت به آنان خود را بسیار خشمگین نشان داده است؛ به‌ویژه اینکه این حرف در کنار کاربست چندین باره «سین» آمده و گویا متکلم قصد داشته به آنان بگوید سکوت کنید و سخنی بر زبان نیاورید!

صاحب سخن با آوردن این جمله که «اگر این اموال از خودم بود، به گونه مساوی میان مردم تقسیم می‌کردم، چه برسد به اینکه اموال، صرفاً اموال خداست» ذره‌ای تصور تردید در تصمیم خود برای مدعیان به جا نمی‌گذارد که البته از لحاظ محتوایی تأکیدکننده مفهوم جمله سابق است. استفاده از ساختار حصر «انما»- که هم‌زمان نفی و اثبات را در خود دارد (قزوینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۸۰)- و حصر صاحب مال بودن خداوند، از این باب بوده که مدعیان بپذیرند حضرت صرفاً مأموری بیش نیست و امانت خداوندی را بینشان تقسیم می‌کند. نکته جالب اینکه حضرت پاسخ خویش را با نام مبارک «الله» آغاز کرده و با همان نام در عبارت «مال الله» به پایان رسانده که خود می‌تواند محصور بودن عالم به واسطه الله را تداعی کند و اینکه او خداوند را در همه امور شاهد و ناظر می‌بیند و هرگز عده‌ای را بر عده دیگر ترجیح نمی‌دهد.

۲-۳. کاربست اسلوب شرط

۲-۳-۱. در پاسخ به ادعای آزمندی بر زمامداری و هراس از مرگ

در خطبه پنجم از نهج البلاغه چنین می‌خوانیم که بعد از رحلت پیامبر ﷺ ابوسفیان و عباس خدمت امیر مؤمنان آمدند و او را به قیام تشویق و تقاضا کردند با او به‌عنوان خلیفه بیعت کنند. ولی امام علیؑ با آگاهی کاملی که از شرایط زمان داشت، نه تنها این

بیعت را نپذیرفت، بلکه با عباراتی روشن به آن‌ها هشدار داد از این‌گونه کارها پرهیزند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۳۴) وی در ادامه، ادعای مدعیان را با استفاده از ساختار شرطی چنین آورده است: «فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَيَّ الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ، هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي، وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ، بَلِ أَنْدَمَجْتُ عَلَيَّ مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحِثَ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبُعِيدَةِ.»

صاحب‌سخن از ادعاها و اتهام‌هایی که در خصوص خلافت بر او وارد می‌سازند، واکنش نشان می‌دهد؛ اگر سخن بگویند، مدعی می‌گوید بر حکومت حریص است؛ اگر سکوت پیشه کند، می‌گوید ترس از مرگ دارد! همچنان که از متن برمی‌آید، ادعای آنان بدون دخالت دادن شگردهای ادبی و فنی نقل شده است؛ اما پاسخ بسیار صریح و مستحکم ارائه می‌گردد: متکلم، با کاربست اسم فعل «هیئات» که دال بر شدت نفی دارد (یعقوب، ۱۳۸۳ش، ص ۷۰۶) ادعای مطرح‌شده را رد می‌کند و بیان می‌دارد بعد از آن‌همه تاخت و تازها و حوادث و نبردها، چنین وصله‌هایی به نمی‌چسبد؛ او برای اثبات مفهوم ذهنی خود و پذیرش آن از سوی مخاطب، به تصویرسازی عینی و ملموس روی می‌آورد و می‌گوید: «به خدا سوگند که انس فرزند ایطالب به مرگ، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است!» این تصویر عینی و ملموسی که متکلم ارائه داده، از یک سو گویای شوق ذاتی و غریزی حضرت به مرگ است، و از سوی دیگر حکایت از هنر سخنوری وی دارد؛ اینکه چنان مفهوم انتزاعی اشتیاق به مرگ را برای مخاطبین به تصویر کشیده که اندک ابهامی در آن نیست.

متکلم برای اثبات هرچه بیشتر ناآگاهی مدعیان و در راستای رد اتهام وارده، از شناخت خود نسبت به مسائلی پنهان خبر می‌دهد که اگر رازش را برای آنان برملا سازد، بسان لرزش ریسمانی در چاهی عمیق، لرزه بر اندامشان می‌افتد؛ که البته از این کار امتناع کرده است. استفاده از چنین تشبیهی، در عین اینکه ناآگاهی مدعیان و ضعف شخصیتی آن را اثبات می‌کند، القاگر آگاهی امام از امور خفیه دارد.

به هر روی، همسنجی ادعای نقل‌شده بیانگر این مسئله است که صرفاً انتقال مفهوم در ذکر آن مهم بوده و با همین ذهنیت، جمله ارائه‌شده خالی از هر سازه بلاغی و ادبی

است؛ اما در مقابل، پاسخ، با اسم فعل دال بر تأکید، تعبیر کنایی، سوگند به نام خداوند، لام تأکید، تصویرسازی عینی، امتناع و تشبیه تقویت شده است تا پاسخ بودن متکلم در گفتار و رفتار برای مخاطب تداعی گردد.

۲-۳-۲. در پاسخ به ادعای دخالت در قتل عثمان

امام علی علیه السلام در خطبه ۳۰ نهج البلاغه به رد شایعه‌ای می‌پردازد که در آن ادعا شده حضرت در کشتن عثمان دست داشته است. متکلم در سخن خویش نام مدعی را نمی‌آورد؛ شاید بدین خاطر بوده است که آن شایعه بر سر زبان همگان افتاده و همگی آن را نقل می‌کنند و ادعای دخالت داشتن در قتل، ویژه یک یا چند شخص نبوده است. به همین دلیل آنچه در نهج البلاغه ثبت و ضبط شده صرفاً پاسخ امام به این ادعاست؛ اینکه «لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا...»

همچنان که از متن برمی‌آید پاسخ امام در ساختار شرط و با کاربست حرف «لو» ارائه شد؛ این حرف متضمن معنای شرط است که به خاطر امتناع شرط، امتناع جواب را به دنبال دارد و انجام عمل در گذشته را به حالت تعلیق درمی‌آورد. (همان، ص ۵۸۵) با در نظر گرفتن ویژگی یادشده، مفهوم پاسخ امام به ادعای مطرح شده این است که چون امر و نهی‌ای در خصوص قتل عثمان از سوی وی صورت نپذیرفته، نه قاتل است و نه یاریگر قاتلان.

کاربرد صنعت مقابله در آهنگین شدن کلام، زیبایی لفظ و اقناع مخاطب تأثیر بسزایی دارد.

۲-۴-۲. کاربست اسلوب تعجب

۲-۴-۱. در پاسخ به ادعای بی‌دانشی در امور نظامی

امام علی علیه السلام در خطبه ۲۷ که به خطبه جهاد معروف است، بعد از اهمیت جهاد و پیکار با دشمن، زبان به نکوهش یاران خود می‌گشاید که چگونه از نبرد با دشمن گریزان هستند و با بهانه‌جویی برای فرار از جنگ، دست‌وپا می‌زنند. حضرت در آن خطبه آرزو می‌کند که ای کاش آنان را نمی‌دید و نمی‌شناخت تا دلش از دستشان خون نمی‌شد و کارش به جایی نمی‌رسید که قریشیان ادعا کنند: «قَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.»

این ادعا از زاویه دید قریش انتقال داده شد؛ با دخالت دادن «إن» در وهله نخست بر شجاعت پسر ابوطالب تأکید شد، اما در بخش دوم با کار بست «لای نفی جنس» که مفید اسغراق در نفی است و زداینده هر احتمالی است (همان، ص ۵۶۸) ستایش گنجانده در بخش نخست، باز پس گرفته شد به گونه‌ای که مطرح شد وی ذره‌ای دانش نظامی ندارد! دقت در ساختار ادعای طرح شده حکایت از این امر دارد که بیش از اینکه مدح و ستایش برای امام تصور شود، برایش ضعف و نکوهش به اثبات می‌رسد؛ به‌ویژه آنکه در ادعای قریشیان، هویتی مستقل برای امام فرض نشده و هنوز هم او را به اصطلاح «پسر شخص دیگر» و وابسته به وی بر خواندند؛ هر چند آشنایی قریش با ابوطالب علیه السلام نیز بی‌ارتباط با نحوه کاربرد نیست.

امام در پاسخ به ادعای طرح شده آورده است: «لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي، لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيْنِ، وَ لَكِنَّ لَأ رَأَى لِمَنْ لَأ يَطَاعُ»؛ پاسخ ادعا بر این امر گواهی می‌دهد حضرت با استفاده از ساختار تعجبی جمله «لله أبوهم» از پدران مدعیان ابراز شگفتی می‌کند؛ یعنی شگفتا از پدرشان که فرزندانان تربیت کرده‌اند که چنین ادعایی را مطرح می‌کنند! در پس استفاده از این ساختار بیانی نکته ظریفی نهفته است و آن اینکه متکلم به جای اینکه به خود مدعیان پاسخ دهد، از عملکرد پدرشان ابراز شگفتی می‌کند تا از این رهگذر هم میزان قبح ادعا را برای مخاطب تداعی نماید و هم از باور اشتباه فرزندان و عملکرد نادرست پدران آنان پرده بردارد؛ لذا نوک پیکان نکوهش امام در عین واحد به هر دو سو نشانه رفته است.

صاحب متن، بعد از آن ساختار جمله خود را در قالب پرسش می‌ریزد و می‌گوید: پرسش این است که «آیا یکی از آن مدعیان، تجربه‌های سخت و دشوار جنگی وی را دارد؟ یا توانسته است در پیکار از او پیشی بگیرد؟» البته با توجه به سیاق و بافت، آن استفهام، انکاری است و دال بر نفی دارد؛ یعنی به هیچ وجه چنین نبوده و نیست. امام علیه السلام برای جایگیری سخن در ذهن مخاطب، به کمک تکنیک فلش‌بک یا همان «الاسترجاع الفنی» (زیتونی، ۲۰۰۲م، ص ۱۸) به گذشته خود احتجاج و استدلال می‌ورزد؛ اینکه هنوز بیست سال نداشت که در میدان کارزار حاضر بود؛ بماند از اینکه

اکنون عمرش از شصت سال گذشته و بر تجربه‌های وی افزوده شد. لذا نباید کسی چنین مطرح کند که وی دانش نظامی ندارد! امام علیه السلام پاسخش را با جمله‌ای به پایان می‌رساند که حکایت از مظلومیت وی دارد؛ اینکه «کسی که به فرمانش گوش نمی‌دهند، دستوری ندارد».

تطبیق ادعا و پاسخ آن، نشان از این مسئله دارد که وارد نمودن اتهام مورد نظر به امام با آن‌همه سابقه مبارزاتی و حضور در میدان رزم، برایش بسیار گران آمده و اساساً استفاده از سازه‌های ادبی و زبانی از جمله ساختار تعجبی، خارج‌سازی استفهام از معنای اصلی، استدلال‌ورزی و بهره‌گیری از فلش‌بک در راستای انکار و رد آن ادعا و در نهایت باورپذیری مخاطب بر دروغ بودن آن بوده است.

۲-۴-۲. در پاسخ به ادعای خوش‌گذرانی و سرخوشی

امام علی علیه السلام خطبه ۸۲ خود را به ادعای «عمرو بن العاص» و ترسیم شخصیت وی اختصاص می‌دهد و در ضمن آن، ادعای مطرح‌شده را رد می‌کند. آغاز سخن به این شکل است: «عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ، يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابَتِهِ وَ أُنِّي أَمْرُؤُ تَلْعَابَةٌ أَعَافِسُ وَأُمَارِسُ، لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَ نَطَقَ أَثِمًا أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْكُذِبُ»؛ سخن با ساختار تعجبی شروع می‌شود و آن‌هم با بهره‌گیری از مفعول مطلق تأکیدی؛ زیرا در اصل بوده: «أعجب عجباً» که مصدر ثلاثی جایگزین فعل خود شده و البته تداعی‌گر آن نیز هست. (انصاری، بی‌تا، ص ۲۲۵-۲۲۶) به هر حال با استفاده از این اسلوب، تأکید و تعجب در متن گنجانده شده است. نکته ظریف دیگر آنکه متکلم، آگاهانه از آوردن نام «عمرو بن عاص» پرهیز کرده و به جای آن از کنیه «ابن النابغة» استفاده کرده تا داستان هرزگی و پلیدی مادر وی «نابغة» و ماجرای ادعای پنج نفر از مردان مبنی بر اینکه نابغه فرزند آن‌هاست (تفتازانی، ۱۴۳۰ق، ص ۳۹۹) برای مخاطب تداعی شود و از رهگذر آن بر نازاده بودن عمرو بن عاص و در نهایت بیهوده بودن ادعای وی حکم نماید.

صاحب‌سخن، ادعای مدعی را با واژه «یزعم» نقل کرده است؛ از لحاظ لغوی این واژه به‌نوعی پندار و قول بدون دلیل است و الزاماً اقصاع و موافقت شنونده را در پی ندارد. (المنجد، ذیل کلمه زعم)؛ به‌کارگیری این واژه در سخن مدعی، القاگر بی‌اساس بودن آن است و متکلم خواسته به کمک آن واژه، ذهن مخاطب را از همان آغاز نسبت

به آن مسئله روشن سازد. به هر حال ادعایی که مدعی میان مردم شام مطرح کرده، این است که امام، اهل شوخی و خوش گذرانی است و به بیهودگی عمر می گذراد. از منظر اهل بلاغت و سخن سنجان، تقدیم «فی» بر «دعابة» مفید معنای تخصیص است و تکرار «أَنَّ» به همراه یای ضمیر متکلم دال بر تأکید است. به بیان دیگر از لحاظ ساختاری، در این بافت اهمیت محکوم علیه از حکم بیشتر است و بیشتر مورد توجه امام بوده و به همین خاطر مقدم آمد؛ تقدیم موجب شده تا با توجه به سیاق، معنای تعجب نیز از دل تعبیر برداشت گردد؛ اینکه به «او» این امور نسبت داده می شود، جای شگفتی و تعجب دارد. این است که فوراً پاسخ داد: «لقد قال باطلاً، و نطقاً آثماً»؛ پاسخ از لحاظ ساخت، مستحکم و مختصر است؛ اینکه با «لام ابتدائیه» و حرف «قد» تأکید شده تا شکی برای شنونده در خصوص مفهوم کلام باقی نگذارد و توان باورپذیری سخن خویش را افزایش دهد. اختصار یادشده نیز آنجاست که متکلم از ذکر دو موصوف پرهیز کرده و صرفاً به دو صفت «باطل» و «آثم» بسنده نموده است؛ البته اگر گفته می شد «قولاً باطلاً» و «نطقاً آثماً» از شدت تمرکز و تأکید بر باطل و گناه بودن کاسته می شد. در ادامه، متکلم با بر شمردن معایب عمرو بن عاص و روان شناسی شخصیت وی، تلاش کرده تا به مخاطب بفهماند کسی که تا این اندازه زبون ناچیز است، ادعایش سراسر دروغ و افتراست و کسی نباید به آن باور کند.

۲-۵. کاربست اسلوب نفرین

۲-۱۵. در پاسخ به ادعای دروغ گویی

امام علی علیه السلام در خطبه ۶۹ از نهج البلاغه به علت فریب خوردن اهل عراق از مکر و حيلة عمرو عاص و معاویه، با خطاب «یا أهل العراق» زبان به نکوهش آنان می گشاید و می آورد: «وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ عَلِيٌّ يَكْذِبُ! فَاتْلُكُمُ اللَّهُ! فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِهِ، أَمْ عَلَيَّ نَبِيٌّ؟ فَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَدَّقَهُ، كَلَّا وَاللَّهِ لِكُنْهَا لَهُجَةٌ غِبْتُمْ عَنْهَا وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا. وَيْلٌ أُمَّهُ كَيْلًا بَغَيْرِ ثَمَنِ، لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ، وَتَعَلَّمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ.»

به علت اینکه فعل مضارع خبر برای عبارت «علی یکذب» قرار گرفته، با توجه به بافت و سیاق جمله، مفهوم «تداوم» یا همان «استمرار تجددی» از آن برداشت می شود.

(الطیبی، ۱۹۸۷م، ص ۸۹-۹۰) به دیگر بیان، به ادعای اهل عراق، علی همواره دروغ می‌گوید! این اتهام و ادعا موجب شده که امام، نفرین «قاتلکم الله» را چاشنی پاسخ خود نماید و آن را نثارشان کند و ضمن اظهار تعجب، از آنان بپرسد که وی به چه کسی دروغ می‌بندد؟ که البته پرسش و استفهام در معنای حقیقی خود به کار رفته است؛ زیرا امام از این مسئله بی‌خبر است و می‌خواهد با طرح پرسش، از موضوع مطلع شود. با این حال متکلم دو پاسخ فرضی هم برای پرسش خود ارائه می‌دهد و در ادامه همان پاسخ فرضی، با استفاده از شگرد فلش‌بک به گذشته گریزی می‌زند تا پاسخ احتمالی را نقض کند.

حضرت در پاسخ می‌گوید که او نمی‌تواند بر خدا دروغ ببند چون «وی» نخستین کسی است به خداوند ایمان آورده است. بر پیامبر ﷺ نیز نمی‌تواند دروغ ببندد، چون «وی»، نخستین کسی بود که پیامبر را تصدیق کرد و البته در ادامه جهت تأکید بیشتر مفهوم سابق، از حرف نفی جواب و سوگند استفاده می‌کند و می‌گوید: «کَلَّا وَاللَّهِ» تا در این مجال هیچ تردیدی برای مخاطب باقی نماند. متکلم علت دروغ بر خواندن کلام وی از سوی کوفیان را در ناآگاهی از اسرار برمی‌شمارد و ضمن نفرین مجدد آنان با تعبیر «ویلمه» و اینکه مادران در سوگتان به زاری نشیند، از اینکه رایگان، پیمان‌ه پیمان‌ه از علم و حکمت خویش را به آنان می‌بخشد بی‌آنکه قدرش دانسته شود حسرت می‌خورد. این نیز یادکردنی است که لفظ «کیل» استعاره‌ای است از فراوانی پند و اندرز و ارشاد (بحرانی، ۱۳۷۵ش، ص ۴۱۵) که البته نفسی آماده پذیرش آن‌ها نیست. (دخیل، ۲۰۰۳م، ص ۹۵)

۲-۶. کار بست اسلوب توبیخ

۲-۶-۱. در پاسخ به ادعای بی‌صداقتی در خصوص کارکرد واقعی اندرزا

امیر سخن در خطبه ۱۹۱ کتاب خویش به اصرار همام به توصیف پرهیزکاران می‌پردازد که البته چنان آن توصیف بر همام تأثیرگذار بود که با شنیدنش جان سپرد. امام با عبارت به‌ظاهر پرسشی و در باطن خبری «أ هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا» تأیید کرد که اندرزه‌های رسا با کسی که حقیقتاً پذیرنده آن‌ها باشد چنین می‌کند. همین سخن کافی بود که شخصی ادعا نماید چرا آن اندرزا با تو چنین نمی‌کند: «فَمَا بِالْكَ

یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟؛ این بود که امام در مقام پاسخ به آن مدعی برآمد و فرمود: «وَيَحْكُ
إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَرُهُ فَمَهْلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى
لِسَانِكَ».

صاحب سخن، پاسخ را با واژه مفید توییخ یعنی «ویحک» که به معنای «وای بر تو»
است، آغاز می کند تا با شوکی که به آن مدعی وارد می سازد او را متوجه سخن
نادرستش نماید و زمینه را برای پذیرش سخنان خود آماده سازد. این است که با
کاربست حرف تأکید «إِنَّ» و نکره آوردن دو واژه «وقت» و «سبب» پاسخ داده که هر
اجلی وقت معینی دارد و از آن پیشی نمی گیرد و علت مشخصی دارد که از آن به امر
دیگر تجاوز نمی کند. سپس از مدعی می خواهد که صبر پیشه کند و لحظه شماری
نماید. ضمن اینکه در آخر سخن به نوعی تیر خلاص را با جمله «شیطان آن را بر
زبان جاری ساخته» بر او وارد می سازد تا دیگر چنین سخنی بر زبان جاری نسازد.

به هر روی، در سخن مدعی بیش از هر چیز مفهوم کلام، مهم می نمود که حضرت
هم آن را با اختصار و در قالب جمله انشایی به مخاطب انتقال داد، اما در پاسخ سعی
نمود با سازه های نحوی و بلاغی مدعی را مجاب و سخنش را باورپذیر نماید.

۳. نتیجه گیری

از شناسایی، تحلیل و همسنجی ادعاهای موجود در خطبه های نهج البلاغه و پاسخ امام
علی علیه السلام می توان به نتایج زیر دست یافت:

۱. حضرت در نقل ادعاهای دیگران کوشیده سخن مدعیان را کاملاً ساده و با
ساخت عادی به مخاطب انتقال دهد تا از رهگذر ضعیف بودن ساختار، سست بودن
مفهوم سخن ادعایی برای مخاطب تداعی شود. متکلم در برخی از موارد نیز سخن
ادعایی را به گونه ای به مخاطب انتقال می دهد که واژگان و تعابیر موجود در آن، قبل از
ارائه پاسخ، به نوعی نقض کننده محتوای ادعاست که البته این موضوع نشان از میزان
بالای هنر سخنوری وی دارد.

۲. صاحب سخن در پاسخ به ادعاهای مطرح شده تمرکز ویژه ای بر باورپذیری و
اقتناع مخاطب خود داشته و تلاش کرده تا از رهگذر کاربست و دخالت دهی هنر
سازه های متعدد، ضمن دفع شبهه و اتهام وارده، مخاطب را به پوچ بودن سخن مدعی و

حقیانیت خود رهنمون سازد؛ لذا به اصل دخالت‌دهی مخاطب در متن که مورد خواست و تأکید سخن‌سنجان است، بها داده شد.

۳. شناسایی و استخراج اسلوب‌های پاسخ به مدعیان، القاگر این است که کاربست اسلوب‌های سخن‌وری در رد ادعاهای مطرح‌شده، از بسامد یکسانی برخوردار نبوده است؛ اسلوب استفهام به‌منظور تقریر در پاسخ به چهار ادعا به کار بسته شده و اسلوب قسم به قصد استدلال و مستحکم‌سازی سخن برای رد سه ادعای مطرح‌شده مورد استفاده قرار گرفت. اسلوب شرط و تعجب نیز به قصد اثبات رد ادعا و شگفتی از مضمون آن، هر کدام به‌تنهایی برای دفع دو ادعا دخالت داده شده‌اند. صاحب‌سخن برای اظهار بیزاری از شخصیت مدعی و باطل نمودن ادعای پوشالی و سست وی، صرفاً یک بار از اسلوب نفرین و یک بار از اسلوب توبیخ بهره برده است که در قیاس با اسلوب‌های دیگر کمترین کاربرد را در پاسخ‌گویی بر عهده داشته‌اند. دیگر اینکه قتل عثمان و ماجرای پیرامونی آن، بیشترین موضوع ادعای مدعیان را به خود اختصاص داده است.

۴. در خصوص تصریح یا عدم تصریح به نام مدعیان نیز باید گفت: اسلوب حضرت ﷺ در این مجال، متنوع بوده است؛ بدین شکل که گاه تصریح به نام مدعیان می‌نمود همچون تصریح به نام اشعث، ابوسفیان و ابن النابغه، گاه نیز به‌صورت کلی از آنان نام می‌برد همچون اهل عراق، قریش و بنی‌امیه. استفاده از افعال مجهول نیز یکی دیگر از اسلوب‌های مورد استفاده متکلم در این زمینه بوده است. به هر روی، چون کلام نقل شده ادعا و به‌نوعی افترا بوده، مدعیان نیز از چهره‌های منفی و مطرود بوده و در بافت و فضای منفی به سر می‌برند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الأولى، بیروت: دار الجیل، ۱۹۸۷م.
۳. ابوحق، احمد، البلاغة والتحلیل الأدبی، الطبعة الأولى، بیروت-لبنان: دار العلم للملایین، ۱۹۸۸م.
۴. انصاری، ابن هشام، قطر الندی وبل الصدی، الطبعة الثالثة عشرة، بی‌جا: بی‌نا، ۱۹۶۹م.

۵. —، *شذور الذهب*، بی جا: بی نا، بی تا.
۶. تفتازانی، سعدالدین، *مختصر المعانی*، الطبعة الخامسة، قم: اسماعیلیان، ۱۴۳۰ ش.
۷. حموی، ابن حجة، *خزانة الأدب و غایة الأرب*، الطبعة الاولى، بیروت-لبنان: دار مكتبة الهلال، ۱۹۸۷ م.
۸. الطیبی، حسین بن محمد، *التبیان فی علم المعانی والبديع والبیان*، الطبعة الاولى، بی جا: عالم الکتب، مكتبة النهضة العربية، ۱۹۸۷ م.
۹. بحرانی، کمال الدین میثم بن علی بن میثم، *شرح نهج البلاغه*، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۱۰. بخاری، ابو عبدالله، *الجامع الصحیح*، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۱. حسومی، ولی الله و همکاران، «نگاهی تازه به فن سخنوری حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه»، کتاب قیم، دوره چهارم، شماره ۱۱، ۱۳۹۳ ش، ص ۱۵۳-۱۸۵.
۱۲. دشتی، محمد، *ترجمه نهج البلاغه*، قم: چاپخانه بهمن، ۱۳۸۹ ش.
۱۳. دخیل، علی محمد علی، *نهج البلاغه*، بیروت: دار المرتضی، ۲۰۰۳ م.
۱۴. زیتونی، لطیف، *معجم مصطلحات نقد الروایة*، لبنان: دار النهار للنشر، ۲۰۰۲ م.
۱۵. صدر حاج سیدجواد و همکاران، *دائرة المعارف تشیع*، ج ۱، قم: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۹ ش.
۱۶. —، *دائرة المعارف تشیع*، ج ۱، ج ۹، قم: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۱.
۱۷. —، *دائرة المعارف تشیع*، ج ۲، ج ۲، قم: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۲.
۱۸. عباس، حسن، *خصائص الحروف العربية ومعانیها*، بی جا: منشورات اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۸ م.
۱۹. فرضی شوب، منیره و همکاران، «اصول مخاطب شناسی از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه»، *سراج منیر*، سال پنجم، شماره ۱۶، ۱۳۹۳ ش.
۲۰. قزوینی، الخطیب، *الایضاح فی علوم البلاغه*، بیروت-لبنان: دار الکتب العلمیه، بی تا.
۲۱. کرم پور، زهرا و همکاران، «اقناع مخاطب در نهج البلاغه»، *پژوهشنامه نهج البلاغه*، دوره سوم، شماره ۹، ۱۳۹۴ ش، ص ۲۷-۵۹.
۲۲. کلینی، ابو جعفر، *اصول کافی*، ج ۴، تهران: نشر دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۲۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۲۴. معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة العربية المعاصرة*، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۱ م.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳ ش.

۳۶۲ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

۲۶. یعقوب، امیل بدیع، موسوعة النحو والصرف والأعراب، تهران: انتشارات استقلال، ۱۳۸۳ش.